

تصویرسازی:
Imagebank

قتل در بزم شبانه

وحید شکری
تپش

سروان کریمی به تازه‌گی به اداره ویژه قتل منتقل شده بود. اولین روزی بود که کشیك قتل بود و امیدوار که تهران روزی بدون قتلی را سپری کند. تا شب حادثه مهمی در تهران رخ نداد و فقط دو حادثه رانندگی و یك مورد خودکشی با قرص گزارش شد. به خاطر این‌که مرگ‌ها مشکوك نبود نیازی به حضور کارآگاه جوان در صحنه نبود. حدود ساعت ۱۱ شب سروان به خواب رفت که حدود ساعت سه صبح سقوط مشکوك پسر جوانی از برجی در شمال تهران به او گزارش شد.

بازپرس جنایی پس از گزارش حادثه به او، دستور حضور تیم ویژه قتل را صادر کرده بود. سروان کریمی آدرس محل حادثه را یادداشت کرد و راهی آنجا شد.

عقربه‌های ساعت سه و نیم را نشان می‌داد که به محل حادثه رسید. پسر جوان از یکی از برج‌های معروف تهران به پایین سقوط کرده بود. تعدادی از اهالی به خاطر کنجکاوی ترجیح داده بودند، به جای خواب به مقابل ساختمان بیایند.

مقابل ورودی ساختمان پیکر پسر جوان روی زمین افتاده بود و روی آن پارچه‌ای سفید کشیده بودند. رد خون از کنار سرش جاری شده بود.

کارآگاه سراغ افسر کلانتری را گرفت و سربازی که آنجا بود، به ستوانی اشاره کرد که در حال تحقیق از ساکنان ساختمان بود. سروان نزد او رفت و خودش را معرفی کرد. مامور کلانتری در گزارش خود گفت: در طبقه ششم ساختمان امشب پارتی برگزار شده و ساعت سه یکی از مهمانان با پرت کردن خود از بالکن آن طبقه به زندگی‌اش پایان داد. در زمان حادثه اغلب مهمانان رفته بودند و فقط چهار نفر از مهمانان و پسر صاحبخانه حضور داشتند. پسر فوت شده مهران نام داشت. رضا پسر صاحبخانه، لیلا، دختر مورد علاقه مهران و دو پسر دیگر به نام‌های سعید و شهروز حضور داشتند.

از همسایه‌ها تحقیق کرده‌اید

بله. با شنیدن صدای فریاد و افتادن روی زمین متوجه ماجرا شده و به مقابل ساختمان آمده و با پیکر پسر جوان روبه رو شدند. همگی گفتند که از ساعت یازده شب متوجه مهمانی شده بودند. در این خانه زیاد مهمانی برگزار می‌شد. البته همسایه کناری خانه می‌گفت صدای درگیری هم از داخل خانه شنیده که زود تمام شد.

کارآگاه پارچه سفید را از روی جسد کنار زد و به بررسی پیکر پسر جوان پرداخت. پشت سر مهران با زمین اصابت کرده و خون جاری شده بود. لباس رسمی به تن داشت و چشمانش باز بود.

کارآگاه سپس به طبقه ششم برج رفت تا محل حادثه را بررسی کند و به تحقیق از مهمانان جشن بپردازد.

وارد واحد که می‌شدی با وسایل نورپردازی و سیستم صوتی روبه‌رو می‌شدی. به هم‌ریختگی جشن در خانه دیده می‌شد و دختر و پسرهای جوان با چهره‌ای نگران در گوشه‌ای از سالن کنار هم ایستاده بودند.

سروان به بالکن محل سقوط رفت. بالکن مقابل اتاق خواب یکی از اتاق‌ها بود. داخل بالکن گوشی تلفن همراهی افتاده بود. آن را برداشت و دوباره به سالن برگشت. آن را به دختر و پسر جوان نشان داد و پرسید: این گوشی متعلق به چه کسی است. دختر جوان سریع آن را شناخت و گفت: متعلق به مهران است. کارآگاه به یکی از اتاق‌ها رفت و از افسر کلانتری خواست که دختر و پسر جوان را یکی یکی به داخل بیاورد تا از آنها تحقیق کنند. لیلا اولین فردی بود که بازجویی شد.

خب تعریف کن امشب اینجا چه اتفاقی افتاد؟

امشب مهران به این مهمانی دعوت شده بود. رضا دوست صمیمی او بود. همراه هم به اینجا آمدیم. بعد مهمانی ما ماندیم تا به رضا در تمیز کردن اینجا کمك کنیم. حدود ساعت سه ناگهان متوجه سقوط مهران از بالکن شدیم.

چرا خودکشی کرد؟

مهران خودکشی نکرده سقوطش حادثه بود. مشروب خورده بود و برای سیگار کشیدن به بالکن رفته بود. فکر کنم تعادلش را از دست داده و سقوط کرده بود.

همسایه‌ها گفته بودند که صدای دعوا شنیده‌اند. ماجرای درگیری چه بود؟

چیز مهمی نبود. مهران کمی شکاك بود و فکر کرده بود رضا به من نظر دارد که حل شد.

رضا دومین مظنونی بود که مقابل سروان نشست. چرا با مهران دعوا کردی؟

دعوایی نبود. حالت عادی داشت و فکر کرد من به لیلا نظر دارم.

چرا این فکر را کرد؟

کمی به لیلا توجه کردم و او فکر کرد نظر دارم.

چرا از بالکن سقوط کرد؟

نمی‌دانم در اتاق نشسته بودم که متوجه شدم سقوط کرده. رفت سیگار بکشد که تعادلش را از دست داد.

دو مظنون دیگر هم همین ادعا را مطرح کردند و مدعی شدند، در زمان حادثه در سالن در حال جمع کردن وسایل بودند.

کارآگاه یکبار دیگر صحنه را بررسی کرد و دستور داد مهمانان بازداشت شوند تا اعتراف کنند چرا قتل مهران توسط رضا را مخفی کردند.

شما خواننده گرامی برای ما بنویسید کارآگاه با اشاره به چه دلایلی متوجه شد مهران خودکشی نکرده و به قتل رسیده است. جواب معما را به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامك کرده و در مسابقه معمای پلیسی شرکت کنید. هر هفته به دو نفر به قید قرعه جایزه پرداخت می‌شود

سلفی با چوبه دار



در این ستون زندگی قاتلان معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند، به نوعی از زبان خودشان مرور می‌شود . عامل قتل آتنا در پارس آباد اردبیل ،مجرمی بود که این هفته سراغ او رفته‌ایم.

جنایت مرد رنگرز

۱۵ سال قبل دختر بچه ای را به خانه ام کشاندم که او ترسید و شروع به داد و فریاد کرد و از خانه ام گریخت. او ماجرا را به خانواده اش گفت و پدرش به مقابل خانه مان آمد و با هم درگیر شدیم. این درگیری باعث شد همسر اولم مرا ترک کند و طلاق بگیرد. بعد از این ماجرا سعی کردم زندگی آرامی داشته باشم. دوباره ازدواج کردم و در کارگاه رنگرزی خود مشغول کار شدم.

ماجرای زندگی ام روند آرامی داشت تا اینکه ۲۸ خرداد سال ۹۶ با دیدن آتنا دچار وسوسه شدم. پدر آتنا در نزدیکی کارگاهم پارچه می فروخت و دخترک گاهی پیش او می آمد. او را به داخل کارگاهم کشانده و خفه کردم. بعد از قتل نمی دانستم با جسد چه کنم. آن را داخل خمره رنگرزی گذاشته و به خانه بردم و آنجا مخفی کردم.

چند روز بعد از گم شدن آتنا، پلیس به خاطر سابقه ام به من مشکوک شد و دستگیر شدم. در بازجویی ها سکوت کردم و قتل را به گردن نمی گرفتم.

وقتی به زندان منتقل شدم، با برادرم و همسرم تماس گرفتم و از آنها خواستم خمره ای که جسد داخل آن است را به بیرون از خانه انتقال دهند. آنها با دیدن جسد دخترک در داخل خمره موضوع را به پلیس گزارش کردند و مجبور شدم به قتل اعتراف کنم.

همان شب اهالی شهر پارس آباد که متوجه جنایت شده بودند به مقابل کارگاهم آمده و شروع به سنگ پرانی به سمت آن کردند. بعد از چند روز منکر قتل شدم اما دیگر فایده ای نداشت و همه شواهد علیه من بود. در دادگاه محاکمه شدم و قضات با دلایل موجود در پرونده حکم به قصاص من دادند. در حکم مجازاتم آمده بود، حکم در ملاء عام اجرا شود. به رای دادگاه اعتراض کردم که قضات دیوان عالی کشور آن را تائید کردند و سحرگاه ۲۹ شهریور به دارمجازات آویخته شدم.